بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 18/01/94

جلسه 1145

بحث راجع به زیاده در مرکب اعتباری بود که مرحوم آخوند فرمود اگر شک بکنیم در أخذ عدم زیاده در مرکب اعتباری به نحو شرطیت یا جزءیت برائت جاری می کنیم از آن.

محقق اصفهانی فرمود: محال هست که امر عدمی جزء الواجب بشود، چون رابطه واجب نسبت به ملاک رابطه علت به معلول هست، معنا ندارد که امر عدمی جزء علت به معنای سبب و مقتضی باشد برای یک امر وجودی، ملاک یعنی آن مصلحتی که مترتب هست بر وجود این واجب، این ملاک امر وجودی است محال است که سبب و مقتضی آن امر عدمی باشد.

جواب هایی دیروز از این کلام محقق اصفهانی مطرح شد، یک جواب هم امروز عرض کنیم، ممکن هست اصلا خود همان ملاک مرکب باشد از یک جزء وجودی و یک جزء عدمی، مثلا ملاک در نظر مولا عبارت هست از فرح العالم و عدم فرح الجاهل، این ملاک به عنوان یک ملاک ارتباطی است در نظر مولا، اکرام عالم سبب است برای آن جزء از ملاک که امر وجودی است یعنی فرح العالم، و عدم اکرام الجاهل جزء الواجب است و سبب است برای عدم فرح الجاهل از باب اینکه عدم العلة سبب است برای عدم المعلول ولو در عالم واقع و نفس الامر، و می تواند ملاک یک امر انتزاعی باشد که عبارت است از تمیّز العالم من الجاهل، که ما دیروز تعبیر می کردیم امر اعتباری که مقصودمان امر اعتباری عقلائی بود می توانید بگوئید امر انتزاعی، که امر انتزاعی هم وجود تکوینی ندارد، و لذا هیچ اشکال عقلی بر آن وارد نیست، تمیّز العالم عن الجاهل یک امر انتزاعی است که انتزاع می شود از اکرام العالم و عدم اکرام الجاهل، و هیچ اشکالی ندارد که یک امر عدمی دخیل باشد در انتزاع یک امر انتزاعی، که آن انتزاع امر تکوینی نیست که تابع علل تکوینیه خودش باشد.

مطلب: راجع به دوران امر بین مانعیت زیاده و عدم آن یک مطلبی مطرح هست آن را هم عرض کنیم، و آن این هست که گفته می شود که این رکوع مثلا در نماز دو احتمال در او هست: یکی اینکه بشرط لا باشد از رکوع دوم، یکی اینکه لا بشرط باشد از رکوع دوم، و به هر حال رکوع دوم خارج هست از حد رکوع اول، اگر بشرط لا هست رکوع اول پس شامل رکوع دوم نمی شود، اگر لابشرط هم هست یعنی طبیعة الرکوع، خوب طبیعة الرکوع محقق می شود با اولین فرد، فرد دوم خارج از حد است، ایجاد طبیعت رکوع با اولین وجود رکوع است، پس دومین رکوع می شود زیاده، اینکه گفته شد که اگر جامع بین رکوع واحد و متعدد داخل در مسمّای صلاة باشند و نیز متعلق وجوب باشند دیگر رکوع دوم زیاده نیست، که در کلمات بحوث هم مطرح شد که اگر جامع بین رکوع واحد و رکوع متعدد داخل باشد در مسمّای نماز و متعلق وجوب هم همین جامع باشد دیگر زیاده صدق نمی کند بر اتیان به رکوع دوم، گفته می شود که این غیر معقول است، چون معنای این مطلب تخییر بین اقل و اکثر است، و تخییر بین اقل و اکثر محال است، معنا ندارد که بگویند یا واجب است یک رکوع و یا واجب است دو رکوع، بلکه یک رکوع می شود واجب و رکوع دوم می شود زائد بر واجب، پس معنا ندارد که ما بگوئیم اگر آنچه که در مسمّای نماز داخل هست جامع رکوع صادق بر رکوع واحد و متعدد است و آنچه که متعلق وجوب است جامع بین رکوع واحد وم تعدد است پس زیاده صدق نمی کند بر رکوع دوم که در فرمایشات مرحوم آقای خوئی و بحوث بود گفته می شود که این غیر معقول است، نمی شود که وجوب برود روی جامع بین یک رکوع و دو رکوع، این می شود تعلق وجوب به جامع بین اقل و اکثر و تخییر بین اقل و اکثر، و تخییر بین اقل و اکثر محال است، ادعا این است که این رکوع دوم حتما زائد بر حد واجب است، چون یا رکوع اول بشرط لا است پس این رکوع دوم خارج از حد رکوع است، یا لابشرط است پس رکوع اول مصداق واجب است و رکوع دوم زائد بر واجب است می شود زیاده، اما اینکه ما یک فرضی را مطرح کنیم که دیگر صدق زیاده نکند بر رکوع دوم که در مصباح الاصول و بحوث مطرح شد، مستشکل می گوید این فرض غیر معقول است که جامع بین رکوع واحد و رکوع متعدد داخل در مسمّی باشد و متعلق وجوب هم همین جامع بین رکوع واحد و رکوع متعدد باشد، چون این لازمه اش تخییر بین اقل و اکثر است، شارع بیاید بگوید یا یکبار دستت را بشور در وضوء یا دوبار به نحو وجوب جامع، این غیر معقول است، چون این جامع با اولین فرد حاصل می شود و امر امتثال می شود با همان اولین فرد، تخییر بین اقل و اکثر گفته شده است که غیر معقول است.

اقول: این مطلب به نظر ما جواب دارد، تخییر بین اقل و اکثر اگر اقل بشرط لا نشود محال است، این را قبول داریم، مثلا بیایند بگویند مخیری تسبیحات اربعه را یا یکبار در نماز بگوئی یا سه بار، اگر تسبیحات اربعه مرة واحدة لابشرط باشد از اضافه کردن دوبار دیگر تسبیحات به آن، این غیر معقول است، چون تسبیحات اربعه یکبار قدر متیقن است و این واجب است، مازاد بر آن دیگر خارج از حد واجب است، مثل اینکه یکی بگوید یا زید را اکرام کن یا زید و عمرو را، این غیر معقول است، چون زید لابد منه است اکرامش، این چه وجوب تخییری است که یک عدلش لابد منه است، وجوب تخییری این است که دو عدل دارد یجوز ترک کل عدل الی عدله الآخر، اما در اقل و اکثر معنا ندارد تخییر که یا زید را اکرام کن یا زید و عمرو را، یعنی اکرام زید لابد منه است، این چه عدل واجب تخییری است؟ این معنایش این است که اکرام زید واجب علی ای تقدیر و اکرام عمرو مباح یا مستحب است با او، معنای دیگری ندارد، شما باید برای اثبات وجوب تخییری بین اقل و اکثر اقل را بشرط لا بکنید، بگوئید در تسبیحات اربعه یا یکبار تسبیحات اربعه بگوئید نه بیشتر، یا سه بار تسبیحات اربعه بگوئید، لذا اگر دو بار تسبیحات اربعه بگوئید فائده ندارد، چون نه تسبیحات اربعه بشرط لاء از زائد محقق شد و نه تسبیحات اربعه ثلاث مرات محقق شد، این مورد قبول همه است، مشکل در جائی است که شق ثالث نداشته باشد، اقل بشرط لا و اکثر شق ثالث ندارند، یعنی مثلا در همین مثال اکرام زید و عمرو، مولا بگوید یا اکرام کن زید را بدون اکرام عمرو، یعنی جامع بین اکرام زید بشرط عدم اکرام عمرو واجب باشد یا اکرام زید مع اکرام عمرو واجب باشد، این شق ثالث ندارد، چون وقتی من اکرام زید بکنم یا اکرام نمی کنم عمرو را با او می شود بشرط لا، یا اکرام می کنم عمرو را با او می شود بشرط شئ، شق ثالثی ندارد، و لذا گفته می شود که اینجا لغو است تعلق امر به جامع بین اکرام زید بشرط لا و اکرام زید مع اکرام عمرو، این لغو است، چون خوب مولا امر بکند به اکرام زید لا بشرط تمام می شود، این چه کاری است که مولا امر را ببرد روی جامع، یعنی جامع بین اکرام زید بشرط لا از اکرام عمرو و اکرام زید مع اکرام عمرو، تقیید اکرام زید بشرط لا یا بشرط شئ لغو است، خوب بگوید اکرام زیدا، یا من اکرام می کنم زید را در کنار عمرو یا بدون اکرام عمرو و تمام می شود، بله در تسبیحات اربعه لغو نبود، مولا بگوید یا یکبار تسبیحات اربعه نه بیشتر یا سه بار، اثرش این بود که آنهایی که دوبار تسبیحات اربعه می گفتند می فهمیدند اشتباه می کنند، الآن هم شاید در بعضی از کلمات باشد که اکتفاء به دوبار تسبیحات اربعه مشروع نیست، بلکه یا یکبار بگوئید یا اگر بیشتر می گوئید به دوبار اکتفا نکنید سه بار بشود، شق ثالث دارد، اینجا لغو نیست که شارع امر کند به تسبیحات اربعه بشرط لاء از اکثر یا ثلاث تسبیحات الاربع، اما در جائی که شق ثالث ندارد لغو است، در جامع بین رکوع واحد یا رکوع متعدد هم اگر شق ثالث نباشد کما هو المفروض چون می خواهیم بگوئیم جامع بین رکوع واحد و رکوع متعدد، خوب این شق ثالث ندارد، چون ما رکوع که کردیم یا بکیار رکوع می کینم می شود رکوع واحد یا چند بار رکوع می کینم می شود رکوع متعدد، لذا لغو است که شارع بگوید واجب است جامع بین رکوع بشرط لاء از زائد یا رکوع بشرط رکوع زائد، جامع شد رکوع، وقتی جامع شد رکوع اولین رکوع مصداق رکوع است و امر با او ساقط شود، و لذا رکوع دوم دیگر خارج است از حد واجب لذا می شود زیاده در واجب، پس اینکه شما خواستید کاری بکنید بگوئید جامع بین رکوع واحد و رکوع متعدد واجب است نتیجه بگیرید که اگر ما دو رکوع هم بکنیم در این رکعت هر دو مصداق واجب است، که البته این مثال فرضی است، مثال واقعیش غسلتان فی الوضوء است که بعضی گفته اند جامع بین غسله واحده و غسلتان متعلق امر است، گفته می شود کما قال السید الصدر فی جلد الثانی من البحوث که این لغو است، اگر شق ثالثی بود لغو نبود چون برای احتراز از آن شق ثالث می گفتند یا یکبار تسبیحات اربعه بگو نه بیشتر یا سه بار بگو، این لغو نبود برای این بود که دوبار نگوئیم، اما بگوید غسله واحده بشرط لاء از غسله ثانیه یا غسله اولی بشرط غسله ثانیه این لغو است، خوب بگو اغسل وجهک و یدیک مرة واحدة لابشرط از اکثر، وقتی شد لابشرط از اکثر غسله مصداق واجب می شود غسله اولی، و دیگر غسله ثانیه زائد از حد واجب است و می شود زیاده.

ولی ما در بحث اصول در تخییر بین اقل و اکثر که در مباحث اوامر مطرح شد یک جوابی دادیم از این اشکال لغویت، گفتیم ما دلیل نداریم که حتما خصوصیاتی که در متعلق امر أخذ می شود اینها حتما تأثیر در داعویت و محرکیت مکلف داشته باشد، تا بعد شما بگوئید امر به جامع بین رکوع واحد و متعدد لغو است، خوب بگو ارکع، وقتی گفتی ارکع مصداقش همان رکوع اول می شود دیگر، اینکه بگوئی ائت بجامع انتزاعیٍّ، جامع بین رکوع واحد و متعدد انتزاعی است نه جامع طبیعی، و الا جامع طبیعی صادق است بر رکوع اول و با رکوع اول این جامع محقق می شود و فرد دوم خارج است از حد واجب، لذا جامع را باید انتزاعی بکنید، خوب اینکه داعویت زائده ندارد، من یک رکوع می آورم نسبت به رکوع دوم این امر به جامع چه داعویتی دارد، بیاورم یا نیاورم فرقی نمی کند، پس اینکه شارع بخواهد امر کند به جامع بین اقل بشرط لا و اکثر این جامع انتزاعی می خواهد دیگر، و الا اقل بشرط لا و اکثر که جامع طبیعی ندارند باید بگوید احدهما، جامع طبیعی مثلا رکوع است که ارکع، اگر بگوید ارکع آن اولین فرد از رکوع می شود امتثال این جامع طبیعی و تمام می شود و دومین رکوع می شود زائد از حد واجب، اگر بخواهیم جامع بین رکوع و احد و متعدد متعلق امر باشد به جوری که اگر دو رکوع بکنیم هر دو رکوع بشوند مصداق واجب نه زائد بر واجب باید متعلق وجوب جامع انتزاعی باشد، که ائت بالجامع بین رکوع واحد بشرط لا او باکثر من رکوع واحد، باید اینجور باشد دیگر، خوب این امر به جامع چه اثری دارد، خوب شارع می گفت ارکع دیگر، چه داعویت زائده ای دارد اینکه بجای ارکع گفت ائت بالجامع بین الرکوع الواحد بشرط لا عن الاکثر ا وائت باکثر من الرکوع، این لغو است اگر بگوئید اثر داعویت لازم است.

اما ما عرضمان این بود که اثر داعویت در اصل امر لازم است، اما در این خصوصیات نیازی به اثر داعویت نیست، فقط باید یک فائده ای داشته باشد، بیشتر از این لازم نیست، و فائده منحصر به داعویت و محرکیت نیست، چه اشکالی دارد که شارع بیاید امر کند به جامع انتزاعی بین رکوع واحد بشرط لا از اکثر و بین رکوعهای متعدد، اثرش این است که شما هر چه رکوع بکنی در این نماز مصداق واجب می شود نه مصداق زیاده بر واجب، یا در وضوء چه اشکال دارد که شارع امر کند به جامع بین غسله واحده ید یسری مثلا یا غسلتان ید یسری، اگر دوبار بشویید دست چپتان را هر دو می شود مصداق این جامع، دیگر بلّه غسله ثانیه بلّه خارج از وضوء نمی شود، بلکه می شود بلّة الوضوء، همین فائده کافی است، مولا ابراز می کند اراده اش را در این صیاغت و شکل، بجای اینکه بگوید اغسل یدک الیسری می گوید یجب علیک ام ان تغسل یدک الیسری مرة او مرتین، نه اینکه مرة اولی واجب است و مرة ثانیه مستحب است، اصلا چه بسا نمی خواهد غسله ثانیه را مستحب کند.

لذا امام قده یک تعبیری دارد در تعلیقه عروه می فرماید غسله ثانیه در وضوء مشروع است ولی مستحب نیست، ما اول می گفتیم این معنا ندارد که مشروع باشد ولی مستحب نباشد، نمی شود عبادتی مشروع باشد ولی امر نداشته باشد، اینکه نمی شود، حالا فعل های تکوینی می تواند مباح باشد ولی مستحب نباشد، اما عبادت مشروعیتش ملازم هست با مطلوبیتش و الا عبادت نمی شود، بعید نیست که ایشان هم مقصودش همین عرض ما باشد که شارع امر بکند به جامع بین غسله واحده و غسلتان، اگر شما دوبار بشویی ید یسری را کار افضلی نسبت به غسله واحده انجام نداده ای، ولی مصداق جامع است و متعلق امر را ایجاد کرده ای، جامع عبارت است از غسله واحده بشرط لا او الغسلتان، بدون اینکه ترغیب کنند به آن عدل دوم واجب که غسلتان است، این اشکالی ندارد.

و لذا می تواند متعلق وجوب نه رکوع بشرط لا باشد در بحث ما و نه رکوع لا بشرط باشد که منطبق باشد بر اولین فرد از رکوع که در این فرض رکوع دوم می شود زیاده، بلکه می تواند فرض ثالثی باشد که رکوع دوم زیاده نشود و آن این است که جامع بین رکوع واحد بشرط لا یعنی اقل بشرط لا او الرکوع المتعدد این بشود متعلق وجوب، اگر فرد اول محقق بشود و فرد دوم نیاید او مصداق واجب است و اگر فرد دوم هم بیاید هر دو مصداق واجبند به عنوان اینکه هر کدام جزء این مصداقند، اتفاقا در امور تکوینیه هم گاهی همینطور است، بعضی قرصها هست که اگر تنها بخوری تأثیر کامل دارد و می شود فرض کرد که همین قرص اگر با داروی دیگری خورده بشود تأثیر و رفع آن بیماری مستند می شود به هر دو که نصف اثر از این است و نصف اثر از او، با اینکه اگر تنها می خورد قرص اول را کل اثر مستند به او می شد، این ثبوتا معقول است و ممکن است کسانی که با طب قدیم و جدید آشنا باشند مصداق هم برایش پیدا کنند.

اما راجع به دخول مثلا جامع بین رکوع واحد و متعدد در مسمی که اصلا بحث لغویت هم مطرح نیست، مثل بیت، جامع انتزاعیِ ما اشتمل علی غرفة فصاعدا می شود موضوع له لفظ بیت، ما اشتمل علی رکوع واحد فصاعدا می شود صلاة، در اینکه اصلا بحث لغویت تکلیف به جامع هم مطرح نیست، بحث تسمیه است، آنوقت اگر ده تا رکوع هم در نماز بکنید هر ده تا می شود داخل در مسمّای نماز، مثل کلمه و بیت و ما شابه ذلک.

برگردیم به بحث استصحاب صحت، مرحوم شیخ تفصیل داد بین شک در قاطع و شک در مانع، فرمود شک در قاطع اگر بکنیم استصحاب می کنیم هیئت اتصالیه را، چون قاطع یعنی آن چیزی که هیئت اتصالیه مرکب را از بین می برد، خوب استصحاب می کنیم بقاء هیئت اتصالیه را، اما اگر شک بکنیم در مانع آنجا بحث هیئت اتصالیه نیست، بلکه آنجا باید استصحاب کنیم خود صحت را، آن اجزاء سابقه قبل از اتیان به این مشکوک المانعیة صحت فعلیه که ندارند یعنی اثر فعلی یعنی سقوط امر که بر آنها بار نشده است، بلکه صحت تأهلیه است، قضیه صحت تأهلیه یعنی قضیه شرطیه که تلک الاجزاء السابقة بحیث لو انضم الیها الاجزاء اللاحقه مع الشرط و عدم المانع لترتب علیه الاثر من سقوط الامر و عدم الاعادة و القضاء، این است صحت تاهلیه، مرحوم شیخ فرمود خوب ما چگونه استصحاب کنیم صحت تأهلیه را در اتیان به مشکوک المانعیة؟ چون ما یقین داریم به صحت تأهلیه آن اجزاء سابقه، ما شک نداریم، حتی اگر اتیان کنیم به معلوم المانعیة باز آن اجزاء سابقه صحت تأهلیه دارند، اما صحت فعلیه را چگونه ثابت کنیم.

تعبیر آقای خوئی این است که می گوید استصحاب صحت تأهلیه برای اثبات صحت فعلیه اصل مثبت است.

اما جناب آقای خوئی! مرحوم شیخ می خواهد بفرماید و درست هم می فرماید که اصلا تلازم نیست بین صحت تأهلیه و صحت فعلیه، اصل مثبت در متلازمین است مثلا استصحاب می کنیم حیات زید را می گوئیم پس ریش در آورده، چون الآن چهل سال می گذرد از بچه گی اش که یقین داشتیم زنده بود، حتما الآن اگر زنده باشد ریش هم دارد دیگر، این می شود اصل مثبت، اما مرحوم شیخ می فرماید آقا من علم دارم به صحت تأهلیه اجزاء سابقه ولو این گریه بدون صدا مانع باشد، اگر این گریه بدون صدا مانع باشد آن لو انضمّ مشکل پیدا کرد، یعنی لم ینضم الی تلک الاجزاء السابقة الاجزاء اللاحقة مع الشرط و فقد المانع، و الا آن اجزاء سابقه صلاحیت خودشان را حفظ کرده اند، اگر منضم بشود به آنها اجزاء دیگر بدون مانع لترتب علیه اثر سقوط الامر بالمرکب، و لذا صحت تأهلیه اجزاء سابقه اصلا تلازم ندارد با صحت فعلیه در اینجا که ما اتیان کردیم به مشکوک المانعیة، یعنی چی که اصل مثبت است، بلکه اشکال اعمق از اصل مثبت است.

اقول: انصاف این است که اشکال مرحوم شیخ وارد است، بلکه در استصحاب هیئت اتصالیه هم ما معتقدیم ای کاش مرحوم شیخ آنجا هم اشکال می کرد و استصحاب هیئت اتصالیه را نمی پذیرفت.

پس ما دو مطلب می خواهیم بگوئیم:

مطلب اول اینکه فرمای شیخ در منع از استصحاب صحت تأهلیه در موارد شک در مانع درست است.

مطلب دوم اینکه راجع به استصحاب هیئت اتصالیه در موراد شک در قاطع که مرحوم شیخ استصحاب جاری کرد این فرمایش درست نیست.

اما مطلب اول: مرحوم آقای داماد اصرار دارد که استصحاب صحت تأهلیه جاری است چون شک در مانع را درست معنا نکرده اند برای ما، ایشان می گوید من درست معنا می کنم برایتان که مانع یعنی چه و شک در مانع یعنی چه، بعد ببینید آیا می شود آیا استصحاب بقاء صحت تأهلیه کرد یا نه، ایشان می فرماید آنوقت روشن می شود که استصحاب صحت تأهلیه جاری هست بدون اینکه اصل مثبت باشد، مطالب ایشان را فردا ان شاء الله عرض می کنیم.